

«گلوله ها ترس را کشته اند»

سه‌شنبه ۲۵ مرداد ۱۳۹۰ - ۱۶ اوت ۲۰۱۱

روزهای پرآشوب در سوریه
آلن گرش، گزارش از سوریه
ترجمه بهروز عارفی

در گیری های اخیر میان سنی ها و علوی ها در حمص نشانه ای از تنش های مذهبی و خطر جنگ داخلی است. باوجود این، اکثریت تظاهرکنندگان احتمال چنین انحرافی را رد می کنند و خواهان دموکراسی اند. قدرت حاکمه سوریه بر اراده اش در انجام اصلاحات ژرف تاکید می کند، اما خشونت و سرکوب او را از اعتبار انداخته است.

حمات همه سوریه نیست. این شهر پانصدهزارنفری از زمان استقلال کشور در ۱۹۴۶ سرکش بود و در سال ۱۹۸۲ به دنبال شورش اخوان المسلمین در زیر بمب ها از پا درآمد. این شهر که از آن زمان طرد شده، از آغازشورش ها در ماه مارس ۲۰۱۱، همه نظرها را به سوی خود جلب کرده است. رجب اردوغان، نخست وزیر ترکیه، به حکومت دمشق در مورد تکرار کشتار ۱۹۸۲ هشدار داده بود. رسانه های بین المللی هر شایعه پرت و پلائی را در مورد این شهر نمادین دنبال کرده و بدون بررسی پخش می کنند.

رسیدن به این شهر واقع در دویست کیلومتری شمال دمشق از طریق بزرگراهی با کیفیت مناسب آسان تر از آنچه حدس زده می شد، امکان پذیر است. ارتش فقط نقطه ورودی شهر را مسلحانه مراقبت می کند. در حاشیه شهر، شش تانک در سرایشی کنار جاده پنهان شده اند.

حمات خلوت است. چند تاکسی پر از خانواده شهر را ترک می کنند. خودروی ما مجبور است چون مسابقه اتومبیل رانی از میان موانع متعدد سر خیابان ها راهی برای خود باز کند. خرده ریزی از پاره سنگ ها، شاخه های درخت، قلوه سنگ، سطل آشغال و غیره... این جا، یک اتوبوس سوخته، آن جا، لاشه یک خودرو. این باریکادهای شکننده ظاهرا برای جلوگیری از تهاجم غافلگیرانه نیروهای انتظامی به این شهر «آزادشده» ایجاد شده اند. بر روی ملافه ها شعار های ساده ای نوشته

شده اند: «مردم خواهان سقوط رژیم اند»، «۱۹۸۲ تکرار نخواهد شد» خودروی ما متوقف شده و بایستی به جوانانی که گذرگاه را زیر نظر دارند، توضیح بدهیم. یکی از آن ها ما را به اول خیابان و کوچه های منشعب از آن هدایت می کند. متوقف می شویم: ما را بر صندلی می

نشانند و دوره می کنند. به پرسش های ما پاسخ می دهند. ده ها نفر به گفتگوها می پیوندند. از ما سوال می کنند. برخی عکس های شهیدان (یک دوست، برادر، پسر عمو) را می آورند؛ برخی دیگر، صحنه هائی را که با تلفن همراه فیلمبرداری کرده اند. بعضی صحنه ها غیر قابل تحمل اند (مغز متلاشی شده، سر داغان شده... در تصویری دو بدن له شده، به قول مردی توسط یک تانک). فرد کنار او تصحیح می کند: «نه، نه، با یک اتومبیل بزرگ: به رد چرخ ها نگاه کنید».

چرا خیابان ها خالی اند؟ به غیر از روزهای تظاهرات در روزهای جمعه، همه در خانه هایشان می مانند. مردان، به نوبت کشیک می دهند، برخی روزها و برخی شب ها. زنان زیادی به جاهای دیگر منتقل شده اند. و نیز کسانی که از تکرار حوادث 1982 می ترسند. اما این اتوبوس سوخته؟ «نیروهای انتظامی آتش می زنند و می خواهند مسئولیت را به گردن ما بیاندازند. آن ها ادعا می کنند که ما می خواهیم امارت اسلامی ایجاد کنیم؛ آنان تلاش می کنند تا با مخفی کردن سلاح در مسجد ها ما را متهم کنند.»

«انقلاب ما مسالمت آمیز است [سلامیه]»، و این بهترین سلاح تظاهرکنندگان از مصر تا بحرین و یمن است. ما فرد مسلحی ندیدیم، به جز چند باتوم چوبی ساده. اگر در برخی نواحی گروه های مسلحی که از طرف «رزمندگان عرب» لبنان و عراق تقویت می شوند، در دسر می سازند، یا اگر در برخی نقاط، انتقام جوئی شخصی علیه افسران و سربازان گزارش شده، این رویدادها در اقلیت اند. اعلامیه ای که در اول ژوئن در حماه پخش شد، به شرکت کنندگان در تظاهرات توصیه های دقیق می کند: به ساختمان های دولتی احترام بگذارید؛ از دشنام دادن یا تحریک نیروهای انتظامی خودداری کنید. «ما علیه اختناق اعتراض می کنیم، ما نمی خواهیم هیچ کس را سرکوب کنیم».

چه کسانی دور ما حلقه زده اند؟ یکی، تحصیلکرده فلسفه است، دیگری پزشک و آن یکی مهندس. آن ها بر روی خواست رژیم «متمدن» تاکید می کنند و در وهله نخست، پایان خودکامگی، تحقیر، احترام به کرامت انسانی را می طلبند. «آن ها می توانند همه چیز ما را بگیرند ولی نه کرامت ما را» تجربه دستگیری ها با کوله بار بدرفتاری ها و شکنجه ها ضربه روحی ایجاد کرده است. یکی از حاضران می گوید: «ما تصمیم گرفته ایم که دیگر به زندان نرویم. برای ما راهی که می ماند، انتخاب بین گورستان یا آزادی است». تعداد زندانیان سیاسی در حماه به چند صد نفر می رسد و در تمام کشور بین ده تا پانزده هزار نفر. در حالی که گفتگوی ما ادامه دارد، جوانان داوطلب ظرف های آشغال را در خیابان جمع می کنند.

یکی از مسئولان به افراط در شهادت ها و غلوهها نظمی می دهد. او

رشته رویدادها را در این شهر از آغاز شورش ها در سوریه ترسیم می کند. برای حماه که از ضربه 1982 هنوز بیمار است، زمانی لازم بود که به جنبش به پیوندد. در پایان آوریل، اولین تظاهرات با اولین کشته ها همراه بود؛ اما گفتگو و مذاکره هنوز جریان داشت. «هیئتی از سوی شهر در 11 مه با بشار اسد ملاقات کرد. او به ما قول داد که مسئولان کشتار محاکمه شده و ارتش وارد شهر نخواهد شد. ولی سپس سوم ژوئن پیش آمد.»

در گرمای نزدیک به 45 درجه، در سایه ای نشسته و به شهادت ها گوش می دادیم. گرچه گاهی در مورد جزئیات تفاوت هائی وجود داشت ولی در مورد مسائل اساسی همه هم نظر بودند. روز جمعه سوم ژوئن، «روز کودکان آزادی»، هزاران تظاهرکننده آرام با گل هائی در دست برای سربازان و افسران به خیابان ها می ریزند. با گلوله به گل ها پاسخ می دهند. بین صد و پنجاه تا دویست و سی نفر کشته شدند. مخاطب ما ادامه داد: «با وجود این، سه روز بعد، ما پذیرفتیم که با رئیس جمهور ملاقات کنیم. او دوباره قول داد تا مقصران را مجازات کند. مسئول نیروهای سرکوب، محمد مفلح برای بازپرسی به دمشق فراخوانده شد.»

هیئت هماهنگی، گفتمان نفرت را محکوم می کند
سپس، یک دوره آرامش برقرار شد و نیروهای نظامی عقب نشینی کردند. تا تظاهرات عظیم جمعه اول ژوئیه پیش آمد. اعلام شد که در آن، هشتصد هزار نفر شرکت کردند (یک و نیم برابر جمعیت شهر!). البته به یقین، رقم دویست هزار نفر درست تر است؛ روزنامه نگاری نزدیک به هیئت حاکمه از رقم هفتاد هزار نفر صحبت می کند. رژیم به وحشت افتاده، احمد عبدالعزیز فرماندار را که با مدارا موافق بود از کار برکنار کرد و مفلح پس از ترفیع درجه، به مقام خود بازگشت. روزهای دوشنبه 4 و سه شنبه 5 ژوئیه، نیروهای انتظامی وارد شهر شده و ده ها نفر را دستگیر و چهار نفر را کشتند، همه منتظر یورش عمومی بودند. «ما آن ها را پس زدیم. بازدید سفیر آمریکا و فرانسه روز 7 ژوئیه به ما کمک کرد تا نقشه آن ها را بر هم زنیم.» اعتماد از میان رفت. «رئیس جمهور، دو بار در سخنرانی اش تاکید کرد که ارتش بر روی مردم شلیک نمی کند. تنها فرمانداری که این فرمان او را به اجرا در آورده بود، برکنار شد! از این پس، ما خواهان سقوط رژیم هستیم.»

در چهار راه دیگری، دیدار دیگری داریم با همان روایت های دهشتناک، فراخوان همیشگی به جامعه بین المللی - و همواره با همان رد مداخله نظامی خارجی - و همان مهمان نوازی: به سرعت، چهارپایه

های ما را برداشته و ما را بر روی مبل می نشانند، نوشیدنی تعارف می کنند با ساندویچ و حتی گل هدیه می کنند. یکی از میزبانان می گوید: «ما سلفی نیستیم، ما طرفدار اسلام «درست میانه» هستیم».

البته، شهر بسیار محافظه کار است، ولی می گویند که بازند و از جمله نسبت به اقلیت مسیحی. «ما مانند انگلستان یک دست هستیم». یک راننده کامیون مسیحی گواهی می کند: «جوانانی را که می بینید، فرزندان من هستند و مرا «عمو» صدا می کنند. نظر او درباره موضع مقامات کلیسا که از حکومت حمایت می کند، چیست؟ «مذهبیون در مورد مسائل مذهبی اقتدار دارند و نه در مورد سیاست. در خانواده من چندین گرایش سیاسی همزیستی می کنند و وظیفه کلیسا نیست که در این مورد نظر بدهد».

این موضع زیادی مطلوب است. در خفا، گفتمان نفرت نیز در گردش است از جمله علیه علوی ها (اقلیت شیعه که شماری از رهبران کشور به آن تعلق دارند)، اما هیئت هماهنگی (تنسیقیات) در اعلامیه ها آن ها را نکوهش می کند.

در محله مسیحی نشین باب توما در دمشق، چند هزار نفر در پشٹیانی از بشار اسد دور یک گروه موسیقی گرد آمده اند. جوانان زیادی از دختر و پسر با تی شرت هایی با تصویر رئیس جمهور، پرچم سوریه به دور بدن، آواز می خوانند، می رقصند و فریاد می کشند. مسیحیان که وضع هم کیشان مسیحی خود را در عراق و مهاجرت صد ها هزار نفر از آنان را به سوریه دیده اند، نسبت به آینده خود نگرانند. بر روی پرچمی که یک بازرگان هدیه کرده، «دروغ های الجزیره، العربیه و همقطاران آن ها» نکوهش شده. منظور دو تلویزیون ماهواره ای وابسته به قطر و عربستان سعودی است که به گزارشات یک طرفانه، پخش اخبار تایید نشده و تبدیل شدن به ابزاری برای سرنگونی رژیم متهم اند. این اتهام کاملا نادرست نیست ولی محدودیتی که به روزنامه نگاران خارجی تحمیل شده، هر گونه افسانه پردازی را امکان پذیر می سازد. رژیم حتی روزنامه های لبنانی الاخبار و السفير را که همواره از دمشق و حزب الله در برابر اسرائیل پشٹیانی کرده، ممنوع کرده است. آنان کشتار ها را محکوم کرده بودند.

نمای ساختمان ایستگاه حجاز یادآور آن ست که در سال 1908، امپراتوری عثمانی راه آهنی بین دمشق و مدینه افتتاح کرده است. جلو ساختمان، هزاران نفر دیدار سفیر آمریکا از حما و مداخله غربی ها را در امور سوریه نکوهش می کنند. در این روز تعطیل، تظاهرکنندگان را دانش آموزان و کارمندان تشکیل نمی دهند که به این کار مجبور شده باشند. چرا که رژیم هنوز طرفدارانی دارد، حتی اگر از تعداد آن ها کم شده است. (1). این ها شامل بخشی از اقلیت

ها که از به قدرت رسیدن اسلام گرایان نگرانند، بورژوازی و از جمله بورژوازی سنی که به یمن گشایش اقتصادی از ده سال پیش ثروتمند تر شده اند، می باشند. نه دمشق (که تظاهرات در حاشیه آن متمرکز است) و نه حلب هنوز واقعا نجنبیده اند. بصورتی متناقض، در مناطق فقیر که حزب حاکم بعث در سال های دهه 1960 و 1970 نیرویش را از آنجا می گرفت، نظیر درعا، مردم بیشتر بسیج شده اند چرا که عقیده دارند از ده سال پیش، آن ها را به حال خود رها کرده اند.

دمشق عوض شده است. صدها پیشخوان بر روی پیاده رو چیده شده و کسی جرئت نمی کند دستفروشان دوره گرد را براند. خودروها با سرعتی زیاد تر از حد نصاب درگذرند. ساختمان ها بدون جواز ساخت قد بر می افزایند. پلیس جای دیگری مشغول است و ترس از قانون کاهش یافته، به طوری که یک کارزار تبلیغاتی شهروندان را به قانون فرا میخواند: «بزرگ و کوچک، به قانون احترام می گذارم!»؛ «بدبین یا خوشبین، به قانون احترام می گذارم».

یکی از مخاطبان ما می گوید «گلوله ها ترس را کشته اند». امشب، در رستورانی در فضای باز، پنج شش مخالف بی محابا از گوش های نامحرم، در معرض دید نشسته اند. هر کدام می داند که ممکن است دستگیر شود. اما، اکنون دیگر، روشنفکران مانند احزاب ممنوع، آشکارا فعالیت می کنند. آیا در گفتگوی ملی حکومت خواسته، که فردا شروع می شود، باید شرکت کرد؟ اغلب آنان دو دل اند و فقط یکی از آنان خواهد رفت: «برای به گوش رساندن صدای خود». دیگری می پرسد: «به چه دردی می خورد که درباره قوانین جدید بحث و گفتگو کنیم، اگر عملا چیزی تغییر نکند؟ آیا برای دادن آزادی عمل به احزاب یا سپردن اداره یکی از سه روزنامه «رسمی» به شخصیت های مستقل نیازی به قوانین جدید است؟(2)» نفر سوم به عفو اشاره می کند: «من زندانی شدم ولی با وجود نخستین قانون عفو، مرا آزاد نکردند. در حالی که تنها اتهام من مصاحبه با یک تلویزیون بیگانه بود. قانون اساسی شکنجه را منع کرده است ولی هر روز شکنجه می کنند.»

««خیابان» بازیگر واقعی انقلاب ماست»

اپوزیسیون گفتگوی ملی را بایکوت کرده است، ولی تلویزیون به طور زنده پخشش می کند. برای نخستین بار، مردم از تلویزیون دولتی می شنوند که کسانی «مشی امنیتی»، آزارهای پلیس و میلیشیای الشبیحه را نکوهش می کنند. الشبیحه را اغلب تبهکاران و لات ها تشکیل داده و در گوشه و کنار شرارت کرده و وحشت به راه می اندازند. رژیم با طرح توطئه خارجی خود را توجیه می کند. ساده لوحانه خواهد بود اگر نپذیریم که ضعف رژیم و حتی سقوط آن هدف ایالات متحده، اسرائیل، عربستان سعودی و نیروهای راست گرای لبنان است(3). ولی، بحران،

پیش از همه داخلی بوده و به راه حل داخلی نیاز دارد. از نگاه میشل کیلو، مخالف قدیمی رژیم که سال های زیادی را در زندان سپری کرده، یک راه انتقالی ضروری است و فقط به دو شرط می تواند سر بگیرد: «توقف سرکوب ها در همه جا، مشارکت «خیابان» و هماهنگ کننده هایش که در هر کو و برزی، هر شهر و محله ای مقاومت را سامان می دهند. «خیابان» بازیگر واقعی انقلاب ماست، در حالی که احزاب اپوزیسیون یا شخصیت ها تعداد قابل ملاحظه ای را نمایندگی نمی کنند.»

نام او را فریده بگذاریم. جوان است و تحصیل کرده و با وجود نوعی حالت عصبی (پلیس به دنبال اوست)، به آینده امیدوارست. او عضو رهبری ملی هماهنگی هاست که به کمک اینترنت موضعگیری ها و فعالیت هایش را هماهنگ می کند. «ما نمی خواهیم به حزب سیاسی تبدیل شویم. نقش ما حضور بر روی زمین، متحد کردن دستور کارها و بینش ها و توسعه ی کار اطلاع رسانی است. ما یاد می گیریم تا فراتر از پیشداوری ها همدیگر را شناخته و با همدیگر کار کنیم. هر کسی نگرانی ها و آرمان هایش را به اشکال گوناگون بیان می کند. یکی عضو اخوان المسلمین است، دیگری لائیک، یکی دیگر ناسیونالیست عرب ولی همه یک چیز را می خواهند: یک دولت غیرنظامی. و همه خشونت را رد می کنند». او برای ختم کلام می گوید: «در اوت، ماه رمضان است، هر شب نماز جماعت خواهد بود، هر روز، جمعه خواهد بود.»

عنوان مقاله: « Jours de » ; « Les Balles ont tué la peut »
tourmentes en Syrie, Alain Gresh

1 - بهترین تحلیل از بحران سوریه و متخصصان آن را می توان در دو گزارش «International Crisis Group» که در ژوئیه 2011 منتشر کرده یافت با عنوان زیر:

« the Syrian » & « The Syrian people's slow-motion revolution »
regime's slow-motion suicide », www.crisisgroup.org

2 - البعث، ارگان حزب بعث؛ تشرین، روزنامه دولت و دنبالچه لیبرال آن الثورة. روزنامه دیگری به نام الوطن به رامی مخلوف، پسر دایی رئیس جمهور تعلق دارد. او یکی از ثروتمند ترین و منفور ترین افراد کشور است.

3 - به طور متناقضی، بخشی از راست مسیحی لبنان در نگرانی مسیحیان سوریه سهیم اند و از حمله به رژیم سوریه خودداری می کنند.

لوموند د دیپلماتیک، اوت 2011

<http://ir.mondediplo.com/article1720.html>